

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید

۲۹ جون ۲۰۱۵

قابل توجه جناب داکتر صاحب هاشمیان،

پیام پر از محبت تان را در دریچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین عنوانی خویش خواندم. با تأسف و با همه احترامی که به شما، هم از نظر سن، هم از نظر دانش و تجربه، هم از نظر سمت استادی تان، هم از نظر خدمات فرهنگی پیوسته و سودمند یا "پرسود"، طی این همه سال ها در خارج از کشور، و بسا کار های مفید دیگری که شما برای مردم و کشور انجام داده اید، باید عرض کنم که، با تجربه عینی و ملموسی که از زمان شناخت شما از طریق نوشته های تان به دست آورده ام، من شما را مردی یافته ام سخت اسیر حس خود برتری بینی که همواره تلاش دارید در بالاترین نقطه نسبت به سائرین قرار داشته باشید و آنچه را می گوئید و می خواهید، بدون هیچ گپ و سخن و تفاهم، به دیگران بقبولانید؛ و اگر نپذیرند، خصومت و دشمنی شما با ایشان آغاز می شود. و نتیجتاً این انسان ها هم عقده مند می شوند و هم کافر و بیسواد و جاهل و بیهوده و بیخرد نادان و...

ببینید، از سه نفری که جناب داکتر صاحب انصاری غرض دیدار با شما، حتماً با شناختی که جناب انصاری صاحب از این ها دارند، به این نتیجه رسیده اند که این سه نفر - جناب نوری صاحب، جناب معروفی صاحب و من - آگاهی و دانش کافی و لازم را در باب زبان دارند، دعوت فرموده اند، هر سه نفر با ترکیب "پرگرم" شما به حکم قواعد مدون و نامدون، مرئی و نامرئی و یک سری حرف های دیگر، به شمول توجه به اصل آهنگ سخن و زیبایی شناسی در کل زبان و قواعد ترکیب یا کاربرد قیود، صفات و حروف اضافه و ربط، یا پیشاوند ها و پساوند های به خصوصی با صفت و قید و اسم و فعل و... در یک زبان، می گویند که این ترکیب درست نیست، ولی شما با کله شخی تمام و همیشگی تان هر دو پا را در یک موزه نموده، نه این که می گوئید این ترکیب درست است، که باز هم، چنین کلماتی را اختراع می کنید؛ مانند، کلمه "پرپوک" که جناب معروفی صاحب در مقاله "شیشک پیش کشیش" خود از آن یاد کرده است و کلمه "پرنویس" را که جناب تان برای تعریف و یا تمسخر من به کار برده ائید. شکی نیست که چنین کلماتی را شما، از روی لجاجت، در آینده، در ضمن کار تدوین کتاب، و کماکان از فابریکه لغت سازی تان بیرون خواهید داد - برای کباب کردن سینه های این سه تن، به زعم خود!

آقای انصاری لطف دارند، اما با چنین وضعیتی، با چنین خوی و عادت و با چنین استبداد و به اصطلاح ایرانی ها یک دندگی آیا چنین پروژه ای که قرار است در آن به ده ها انسان کار کنند، هر انسانی به مرتبه ها و به درجاتی بالا و پائین دانش و فکر و خیالی، با اخلاق و شخصیت متفاوتی و با دانش و تحصیل متمایز و متباین، که امکان ندارد همه، در همه موارد فهم و آگاهی کمتری نسبت به جناب هاشمیان صاحب داشته باشند، و در یکی دو مورد، حداقل، محق نباشند، چطور این پروژه را به اكمال خواهید رساند. کار دسته جمعی، به اصطلاح فرنگی ها (Teamwork)، هم حوصله می

خواهد، هم گذشت، هم نرمش، هم احترام به دیگران، هم به فهم و به شخصیت و به کار دیگران ارزش قائل شدن و آنها را تشویق کردن و...!! خصائلی که با تأسف در وجود جناب هاشمیان صاحب، اگر با خود و با دیگران صادق باشیم و از روی ملاحظات و مصلحت ها حرف نزنیم، دیده نمی شود. نرمش و گذشت و حوصله و احترام گذاشتن به دیگران به خصوص در کشور ما که بیشتر کسان دارای خوی و عادت همسان با خوی و عادت جناب هاشمیان صاحب هستند، به نهایت و به غایت الزام آور و واجب است!!

علت و مشکل جناب هاشمیان صاحب با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، چیزی دیگر نبود، غیر از همین مطلب. مسؤولین این پورتال به یقین می توانند روشنی بیشتر و دقیقتری در این خصوص ببیند، ولی از آنجا که پورتال مذکور نمی خواهد، نظر به پالیسی خویش، یا به دلایل دیگری، چیزی بگویند - که شخص من با این کار شان در برخی مواقع و موارد اصلاً موافق نیستم، ولی با در نظر داشت این ضرب المثل که "صلاح مملکت خویش خسروان دانند" من به ایشان حق می دهم که در هر کاری که صلاح خویش را می بینند، همان کار را بکنند - خیلی از حرف ها در این قسمت نا گفته می ماند!

اگر مسؤولین این پورتال این کار را می کردند، هم شما و هم خوانندگان محترم این سطور می دیدید - و می دیدند - که قهر کردن شما با این پورتال نه به علت پرداختن برخی انسان ها، مثل من، به هر دو جنبه زندگی - دین و علم - و توضیح یک سلسله واقعات ها بوده است، که به دلیل حرف های دیگر، از جمله کم حوصلگی، نداشتن نرمش و گذشت، نداشتن احترام به دیگران، حساب بردن بیش از حد از خود و از دانش و تحصیل خود که تقریباً همیشه و بلاانقطاع شما بدان به شکلی از اشکال اشاره می کنید، چنان که دیگران همه امل و نادان و بی تحصیل اند، و بالاتر از همه، جنگ بر سر تولیت پورتال بود که شما نظر به دانش و تحصیل و یک دوره کارتان در دانشگاه کابل و شاید جا های دیگر به صفت استاد، آن را حق مسلم و بلامنازه خود می دانستید. کاری که برای مسؤولین این پورتال نبود! این بود علت حقیقی قطع ارتباط شما با این پورتال در آن وقت!!

شما در جایی از نظر تان نوشته می کنید: "اما او خبر دارد [اشاره به من] که من بعد از چند ماه همکاری قلمی با پورتال مذکور در اوایل سال ۲۰۱۰ نامه احتجاجیه به متصدیان آن پورتال ارسال و قطع علائق نمودم. احتجاج من به مقابل نشر مقالاتی در آن پورتال بود که به خالق کابنات (جل جلاله) و پیغمبر اسلام (صلعم) تو و دشنام نشر می شد." این استدلال شما محترم اصلاً درست نیست؛ به این دلیل که:

چون شما علت اصلی منازعه بر سر قدرت را، برای این که نیات خود تان را آشکار می کند، نمی توانستید و نمی توانید بیان کنید، باید دلیل یا دلایل دیگری را ابداع می کردید؛ و چه دلیلی بهتر از موضوع سب و ستیز با دین! این بهانه به هیچ وجه مستدل نیست! چرا؟ چون، اگر توجه کنید، خود تان نوشته می کنید که شما، بعد از چند ماه همکاری با پورتال مذکور، در سال ۲۰۱۰ رابطه تان را با این پورتال قطع نمودید؛ در حالی که در این پورتال قبل از آغاز همکاری شما مقالاتی چاپ می شد که در آن ها، به زعم و برداشت شما، به خدا و پیامبر دو دشنام داده می شد. این مقالات که غالباً به قلم این کمینه نوشته می شد، و صد البته به قصد مبارزه با خرافات دینی که مبارزه با آن نیازی است اساسی برای محو خرافات از کشور، نه محو دین، چون دین با جنبه های اخلاقی خود، و نیازی معنوی که مردم بدان دارند، و در صورتی که دینداران، به خصوص پیشوایان گونه گون دینی - مذهبی، با امانتداری و تعهد حقیقی بدان عمل کنند، چیزی نیست که باید از زندگی انسان ها محو شود. من در برابر کسانی که می گویند خدا را می توان شناخت، می نوشتم، همانگونه که ده ها فیلسوف و حکیم جهان اسلام، مانند زکریا رازی و ابن سینا و مولوی و... و فیلسوف های غیراسلامی گفته اند، که شناخت "چگونگی و چیستی" خدا برای بشر ممکن نیست! هکذا می گفتم که خدا و پیامبر با هم برابر نیستند، پیامبر انسان و مخلوق و بری از اشتباه نیست، در حالی که خداوند منزله از هر خطائی است و پیامبر را هم

شان خدا دانستن شرک و شرک بالا ترین مرتبت کفر است! آیا این چنین صحبت کردن دشنام دادن به خدا و پیامبر است؟!

در کتاب ها آمده است که حضرت نوح از یک درخت کشتی ساختی ساخته در سه یا چهار طبقه که گفته می شود بقایای آن را در بلندی در ارمنستان کشف نموده اند. بزرگی این کشتی برابر، یا چیزی بزرگتر از یک میدان فوتبال است. من این اعتقاد را که از یک درخت کشتی بدین بزرگی ساخته می شود، حتی اگر از ضایعات و شاخ و شاخچه های بیکار آن هم در ساختمان این کشتی کار گرفته شود، ایراد گرفته ام. من این نظر را یک اندازه مبالغه آمیز و خوشباورانه خوانده ام و کار تحیر آور، کاری که طبق معمول شدن یا کردن آن ممکن نباشد و خلاف قانون طبیعت باشد، برای این که نظم و قانون هستی بر اساس یک اراده معین تعیین گردیده است که کوچکترین بی نظمی در آن می تواند آن را متلاشی سازد. ... و

صرف نظر از این، چنین مقاله هائی که شما آن ها را بهانه قطع رابطه تان با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" وانمود می سازید، قبل از آن که شما همکاری تان را با این پورتال شروع کنید، طوری که گفته شد، در این پورتال نشر می شد. آیا امکان دارد که شما آن مقاله ها را ندیده یا نخوانده باشید؟ فکر نکنم کسی، اگر بگوئید که شما آن مقاله ها را ندیده و نخوانده اید، حرف تان را باور کند!

شما تمام این مقاله ها را می خواندید، زیرا اگر نمی خواندید، از کجا می دانستید که در این مقاله ها روی چنین مطالبی صحبت می شود؟ می خواندید، و با آن هم، همکاری تان را با این پورتال آغاز کردید، و چندین ماه بدون مشکل ادامه دادید.

ناراحتی اصلی شما بزرگوار از وجود این چنین مقاله ها در این پورتال نبود، درد شما این بود که متصدیان اصلی این پورتال به چند دلیل نخواستند اداره پورتال را به دست شما بسپارند و یا بر وفق نظر شما پورتال را اداره کنند! چرا که این پورتال، مانند هر پایگاه اینترنتی دیگر، نظریات و اهداف خود را داشت و متصدیان آن تصمیم نداشتند از نظریات و اهداف خویش صرف نظر کنند و هم زحمات چندین ساله شان را در طبقی به رسم هدیه و تحیب و بزرگداشت از شما، به شما پیشکش کنند! آنها نمی خواستند کاری را که با صد مشکل و خون جگر خوردن رو به راه کرده بودند، به دست شما که در بسیاری موارد با آنها اختلاف نظر و اختلاف عقیده داشتید، چنان که خود تان در نظری که من اینک آن را نقد می کنم به وضوح بدان اشاره کرده اید [در همین نوشته بعداً بدان تماس خواهم گرفت] و می دانستند که کار هیچ پروژه ای متشکل از چند نفر، با آن همه بلند پروازی هائی بجا و بی جائیکه شما دارید، پیش نخواهد رفت، بسپارند. هیچ پایگاه اینترنتی این کار را نمی کند! چنین انتظاری فکر می کنم انتظاری خواهد بود که تنها کودکان می توانند آن را به ذهن های شان بیورانند!

مختصر و کوتاه:

آن مقاله ها قبل از آمدن شما به پورتال وجود داشت. شما آن مقاله ها را دیده و یا خوانده بودید. با آن هم با این پورتال همکاری کردید. نتیجه ای که از یکجا کردن این سه قطعه از "پزل" به دست می آید، اینست که در گفتار شما با همه احترامی که به شما محترم دارم، صداقتی وجود ندارد و کسی که در یک مورد عدم صداقتش ثابت شد، می تواند صداقتش همیشه و در همه زمینه ها مورد شک واقع گردد! برای شخص من با چنین انسان هائی کار کردن به هیچ وجه مقذور نیست، به خصوص زمانی که در برابر سائر زبان ها به این حد و اندازه تعصب وجود داشته باشد!

در این که شما نوشته های مرا خوانده اید، شکی وجود ندارد، چرا که، اگر نوشته های مرا نمی خواندید، چطور از متن و محتوای آن ها با خبر می شدید؟ تمجید از مقاله "نفرین انقلاب" من آیا بدون خواندن این مقاله صورت گرفته بود؟ اگر جواب "نه" است، این کار نه درست است و نه از یک دانشمندی مانند شما توقع می رود که بدون خواندن یک مقاله به

نقد آن بپردازد و آن را خوب یا بد، بگوید؛ و اگر جواب آره است، پس: نگوئید که من از این مقاله ها قبل از آغاز همکاری با این پورتال بی اطلاع بودم!!

و اگر و مگر ها، لزوماً، باید گفته شود، که اضافی و بیهوده نیستند. خلاف نظر شما، از همین اگر و مگر ها یک بچه "نرکنگی" به وجود می آید؛ بنام: "حقیقت". دانشمندان بیشتر با همین اگر و مگر ها است که بالاخره به کنه مطالب و بحث ها و تحقیقات نظری می رسند و پرده از روی حقایق بر می دارند؛ و شما [استاد] به این دو کلمه در نوشته ای که عنوانی جناب قیس کبیر در دریچه نظریات نوشته اید، این دو کلمه و نویسندگانی را که به بررسی یک مطلب از این دو کلمه استفاده می کنند و به استدلال می پردازند و برای روشن ساختن یک قضیه مجبور از کاربرد مکرر آن هستند، به تمسخر می گیرید، با آن که باید بدانید که همه فرضیه ها با اگر و مگر ها آغاز می شوند!!!

مقاله نفرین انقلاب من چندین هفته یا یکی - دو ماه بعد از آن که شما با این پورتال قطع علاقه کردید، نوشته شده بود و مقالات من در نقد خرافات دینی هم، بعد از جدائی شما از این پورتال کمافی السابق در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر می شد. با عرض این مطلب، می خواهم بدانم که شما که به خاطر وجود مقالاتی که، به زعم شما، به خدا و پیامبر دو و دشنام می داد، و نویسنده آن هم من بودم، زیرا آقای "آزاد ل." فکر می کنم هنوز نوشتن مقالات شان را در ضدیت با دین هنوز آغاز نکرده بودند - هر یک از ما دو نفر مسؤل نوشته خویش است - چطور نوشته های مرا می خواندید؟؟ از همه گذشته نشر چند مقاله شما محترم در این پورتال طی چند روز گذشته نشان از آن دارد که خلاف بهانه امروزی تان، شما محترم با سیاست این پورتال در قبال نوشته های موافق و مخالف دینی چندان هم حساسیت ندارید و بهانه آن وقت تان صرف برای گریز از نقدی است که امروز بر شما وارد می آید!

مسأله دیگر این است که من نمی دانم معنی " دو و دشنام" از نظر شما چیست؟ شما محترم بهتر می دانید که در زبان شناسی اصطلاح، یا زیر مجموعه ای وجود دارد که به آن "معنی شناسی" می گویند، که کارش مطالعه معنی کلمات و عبارات و جملات و پرداختن به روابط مفهومی آنها؛ مانند، ترادف و تشابه و تضاد و تقابل (تقابل درجه دار، تقابل مکمل، تقابل دو سویه، تقابل جهتی، تقابل ضمنی، تقابل کلمه ئی و...)، شمولیت معنائی، که در فرنگ آن را (hyponymy) می گویند؛ مانند، شمولیت طفل و کودک و نوجوان و جوان و مسن و کهن سال و سالخورده و زن و مرد و... در کلمه "انسان"، شوهر و زن و دختر و پسر در کلمه فامیل، انگور و سیب و ناک و شفتالو و خربوزه و تریبوز و توت و... در "میوه" و پیاز و کچالو و شلغم و... در ترکیاری و... و چند معنائی های مختلف کلمات، و تبیین معنائی، و درجه بندی کلماتی که شمولیت معنائی دارند از خفیف ترین تا شدیدترین آن و...

اگر از این قالب بندی ها خارج شویم برای تحقیر و توهین و سقط کسی در زبان خویش، ما چندین کلمه داریم که باوجود رابطه شمولیت معنائی، هم معنا نیستند. جملات: بیمایه! دروغگو!، بی کفایت!، بی عرضه!، تنبل!، بیخرد!، مفتخور!، دزد!، خر!، خائن!، بی وجدان!، پدرلغت!، حرامی!، بی غیرت!، بی ناموس! قواد! و...، باوجودی که در آنها رابطه شمولیت معنائی وجود دارد، همه یکی نیستند. همه این کلمات در کلمه "توهین" شامل اند، ولی به درجات مختلف! فرق بین بی عرضه و قواد به حدی است که به هیچ صورت نمی توانیم این دو را در یک سطح قرار بدهیم و شنونده این کلمه هیچ گاه با شنیدن اولی حساسیتی را که با شنیدن دومی نشان می دهد، نشان نمی دهد؛ چرا که کلمه دومی که از لحاظ رابطه شمولیت معنائی شامل کلمه "دشنام" می شود، توهین در سطح بسیار بالا به شخص مقابل است و کلمه اولی؛ یعنی، بی عرضه، اگر طرف مقابل بی عرضه نباشد، توهین است، ولی دشنام نیست.

با این توضیح من از شما می خواهم که یک کلمه از کلماتی را که رابطه شمولیت معنائی با "دشنام" داشته باشد، در یکی از نوشته های من به خدا یا پیامبر به من نشان بدهید - اگر صادق و معتمد و امین و درست گفتار هستید؟! یادآوری این حقیقت را، اما برای روشن شدن مسأله ذکر این نکته را لازم می دانم، که تنبل را تنبل گفتن، به هیچ صورت توهین

نیست! همچنین خرف را خرف، دروغگو را دروغگو، بیخرد را بیخرد، رذل را رذل، دزد را دزد و ستمگر و مستبد و خائن را ستمگر و مستبد و خائن گفتن، به هیچ وجه توهین یا دشنام نیست! چرا؟ برای این که شما واقعیتی را بیان می کنید و بیان کردن واقعیت نه جرم است و نه گناه و نه کار خطا! گفتن این نکته توضیح ضمنی بود، نه اعتراف به این که من در مقالات خود که در باب دین نوشته ام چنین کلماتی را به کار برده ام! کار من تحلیل گفته ها و اعتقادات و باورها با استفاده از منطق و دانش و استدلال و توجه به یافته های تثبیت شده علوم بود و است؛ نه دشنام دادن!

در باب این که من عقده دارم یا نه، سؤال می کنم که چرا باید من عقده داشته باشم؟ عقده کسی می داشته باشد، که با کسی چشم و هم چشمی داشته باشد، و در فکر رسیدن به یک مقام یا چوکی و از این قبیل حرف ها باشد. از من، اعتراف می کنم که هیچ کار عملی در اداره و در سیاست ساخته نیست که از این یا از آن شخص در این یا آن مقام یا کار پس بمانم و دست کثیف عقده گریبانم را بگیرد. خواهش و تمنای قلبی من این است که با درگیر شدن با مسائل کشور از لحاظ نظری تا زنده هستم، بدون این که به گروهی تعهدی بسپارم؛ کار کنم.

از نظر دانائی هم می دانم که چیزی نمی دانم و از عجز خود در این زمینه هیچ شرمی ندارم؛ زیرا می دانم که ما انسان ها - اشرف مخلوقات (!) - در برابر هستی چقدر کوچکیم! چنین انسانی از آنجا که آرزویی ندارد، نمی تواند عقده ای نسبت به کسی داشته باشد! تن به تقدیر داده و هر آنچه می آید می پذیرم. عادت هم ندارم که با کله به دیوار بکوبم. بناءً میان من و عقده فاصله ای است که هیچ گاه طی نمی شود و ما هرگز به هم نمی رسیم!

می دانم سخنان من شما را آزرده ساخته است، احتمالاً آنجا که در بحث میان شما و آقای نوری من ایشان را محق خوانده ام. آنچه گفته ام حقیقت دارد و حقیقت برای برخی از انسان ها، به خصوص انسان هائی که فکر می کنند "ادریس ثانی" هستند و مرتکب هیچ اشتباهی نمی شوند، یا ناف زمین هستند، بسیار دشوار است.

انسان حق بین هیچ گاه نمی تواند برای همیشه بر یک نکته و یک محل و در کنار یک انسان قرار داشته باشد؛ جز در کنار حق، که یکی است و نه دو و سه و...! برای این که هیچ انسانی همیشه و در همه زمین ها ذیحق نیست؛ پس قضاوت ها هم در نوسان اند گاهی به نفع یکی و گاهی به نفع دیگری؛ هر جا حق قرار داشت!! و کسی که تنها و تنها حق را بیان می دارد، انسانی بی آزار نیست. برای بی آزاری، یا باید بی طرفی اختیار کرد، یا سکوت مطلق را برگزید، یا مردی با ده هزار چهره شد، و یا این جهان را وداع گفت! چنین انسان ها را فقط انسان هائی بدرستی می شناسند که خود دارای چنین خصلتی باشند!

و بالاخره این که من در کجا پیشنهاد کرده ام که کار سرپرستی این پروژه را جناب معروفی صاحب به عهده داشته باشند؟ تا جائی که من به خاطر دارم چنین حرفی از دهن من خارج نشده است. از جانبی پروژه ای را که من پیشنهاد کرده بودم، پروژه ای بود که شامل چندین گروه زبانی می شد که هر گروه باید توسط افرادی زبان دان و زبان شناس و ادیب و لغت دان همان زبان زیر سرپرستی یک نفر که از میان آن گروه از طریق رأی دهی انتخاب می شد، کار شان را شروع می کردند. پشتون ها در یک گروه از اشخاص صاحب صلاحیت پشتون، فارسی زبان ها در یک گروه از اشخاص خبره و تحصیل کرده فارسی زبان و... این کار با رأی گیری در میان هر گروه باید صورت می گرفت. ولی شما، چون فکر می کردید که این کار از سوی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" پیشنهاد شده است، و حتماً زیر سرپرستی جناب معرفی صاحب پیش خواهد رفت، و شما که مانند آقای حکمتیار هیچ گاه به چوکی دوم راضی نیستید، با همین برداشت، اصلاً علاقه ای به این پروژه در آن وقت نشان ندادید و امروز ادعا می کنید که من از این پیشنهاد خبر نشدم! آیا این ادعا را کسی می تواند قبول کند که جناب شما که تقریباً همه روز با کامپیوتر و خواندن و نوشتن مصروف هستید، و از سائیتی به سائیتی سر می زنید، بعد از قطع علاقه با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" تا همین چند روز پیش که چند مقاله تان را دو باره به این پورتال ارسال داشتید، خصوصاً در آن شش ماه که

اعلامیه این پورتال در بالای صفحه اول چشمک زنان هر بیننده ای را به سوی خود می خواند، هیچ گاهی به این پورتال سر نزده اید و از این فراخوان بی اطلاع بوده ائید؟ حتی از روی کنجکاوی هم که شده، شما گاهی این پورتال را باز نکرده ائید؟!

و اما در مورد گله یا استجواب، جناب شما باید بپذیرید که چون این کار یک کار شخصی نیست، هر هموطنی حق دارد، از شما در این خصوص هم گله کند و هم از شما جویای دلیل آن سستی و تعلل و تقصیر تان شود. در ضمن از شما یک خواهش دارم؛ اگر می خواهید در مورد من انتقادی داشته باشید، آن را خود تان بنویسید. دست به دامان دیگران زدن و از دیگران با زبان بی زبانی کمک خواستن تا این کمینه را زیر بمبارد بگیرند مردانگی (نه به معنای رجولیت و مذکر بودن یا نری، که به معنی مروت) نیست! زیرا من نمی خواهم بعضاً به یاوه گویی های بعضی از انسان ها، یا انسان هائی که پشت دیوار دین، و گاهی هم پشت دیوار هنرمند محبوی قرار می گیرد و بر من می تازند، تنها برای این که جبهه دیگری از مخالفان جدید را علیه من به وجود بیاورند، جواب بدهم!

به جواب سؤال شما که چرا من به شما اطلاع ندادم، باید بگویم که کار من با پیشنهاد موضوع، همانطور که در بالا نوشتم که کار من تنها درگیر شدن به مسائل از لحاظ نظری است، تمام شد. من قبلاً هم، در همین نوشته، به شما گفتم، و بارها در جا های دیگر هم نوشته ام، که من تنها مرد نقد و پیشنهاد و نظر دادن هستم، نه مرد تلیفون و تلکس و تلگرام و دیدن. از این رو باقی کار را جناب معروفی صاحب و جناب موسوی صاحب باید پیش می بردند، که بدون تردید تا حد توان پیش هم بردند، منتها با شناختی که از شما داشتند، شاید تماس با شما را ضیاع وقت دانسته باشند، به برداشت من - جناب موسوی صاحب که خود یک "دیکشنیری" یا یک "لکسیکن" زنده زبان هستند و شما هم حتماً این موضوع را طی همان چند ماهی که با ایشان همکاری داشتید، بهتر از من احساس و درک کرده اید!

شما در جایی از نوشته تان می نویسید: "وقتیکه جناب استاد معروفی در مقاله خود پیشنهاد استفاده از قاموس (دری-انگلیسی) مرحوم پوهاند نگهت را مطرح نمود، من با استشعار از جنبه ایدئالوجیکی پورتال مذکور، اما با احترام به فضل و دانش استاد معروفی، تقاضای همکاری شانرا نمودم."

در این جمله، وقتی شما می نویسید: "... تقاضای همکاری شان را نمودم..."، هرچند بحث، بحث مدون سازی لغتنامه دیگری بود، انسان به وضوح درک می کند که شما به فکر این بودید که جناب معروفی صاحب و افراد دیگر زیر نظر شما کار کنند؛ در حالی که ایشان با این پیشنهاد از شما تقاضا نموده بود که شما با وی همکاری کنید! اصولاً شما باید در برابر این پیشنهاد باید دست همکاری به سوی او دراز نموده دست ایشان را می فشردید و آمادگی تان را با وی ابراز می کردید! پیشنهاد از آن ها بود؛ نه از شما! این کار شما به آن می ماند که من، یا کس دیگری، بعد از پیشنهاد موجود شما، به شما بگوید که شما با وی همکاری کنید و این پروژه را بگذارید به وی!

در جایی دیگری می نویسید که من یک افغان مسلمان هستم، ولی با هر دانشمند افغان معتقد به ایدئالوژیهای غیراسلامی، بشمول شخص شما آقای سدید، درمسایل علمی و فرهنگی مربوط بوطن مشترک ما، همکاری کرده میتوانم. اما من در هر کاری که باشد، با هر انسانی می توانم کنار بیایم، ولی با کسانی که جاه طلب اند و تعصب دارند، نمی توانم کنار بیایم.

این نوشته تنها به جواب، نظر شامل دریچه نظریات تان که به تاریخ ۲۶/۰۶/۲۰۱۵ نگارش یافت بود، نگاشته شده است. نوشته جدید شما را نخوانده ام. به جواب آن هم خواهم پرداخت!

سلامت و کامیاب باشید